

صنعتی شدن، پیدایش طبقه کارگر و آغاز

جنبش سندیکایی در میانه سده ۱۹

ح. محمود

برای اینکه بفهمیم، «نو» بودن جنبش کارگری و پیش از هر چیز در اینجا جنبش سندیکایی چه بوده، تا از جمله بتوانیم خدمات بنیانگذاران سندیکاها را ارج بنهیم، می‌بایست ابتدا وضعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در نیمه نخست سده ۱۹ را در نظر آوریم. چرا که ایجاد سندیکاها پاسخ بخشی از طبقه کارگر به چالش «انقلاب صنعتی» و «مسئله اجتماعی» بود که مهر خود را بر نخستین تلاش‌های آزمایشی ایجاد سندیکاها گذاشتند.

۱) صنعتی شدن و ایجاد طبقه کارگر: پیرامون پیدایش «مسئله اجتماعی»

پیدایش طبقه کارگر و «مسئله اجتماعی» پیامدهای مستقیم صنعتی شدن است، که در سده ۱۹ آغاز به دگرگون ساختن سیمای زمین و زندگی انسان‌ها کرد. البته کار مزدوری، فقر و فلاکت در جامعه ماقبل صنعتی نیز وجود داشت؛ گرچه این مصیبت‌ها سابقا بمثابه پدیده «خدادادی» پذیرفته می‌شدند، اما کارمزدی و فقر توده گیر در سده ۱۹ موجب مطرح شدن خواست دگرگونی‌های (بنیادی) اجتماعی گردیدند. برخلاف پیامدها، ریشه‌های صنعتی شدن به هیچوجه بطور قاطع روشن نشده است؛ بهر حال می‌توان آمیزه‌ای از شرایط درهم پیچیده را مطرح کرد که بطور همزمان علت و معلول‌اند.

پیش شرط و موتور صنعتی شدن پیش از هر چیز نوآوری‌های فنی بودند که استثمار منابع طبیعی و روندهای کار پیشه‌وری را دگرگون ساخته و بهره‌وری کار را به پیش رانندند. بویژه کاربرد ماشین‌ها بمثابه ماشین‌های موتوردار و ماشین‌های کارافزار نو بود. مهمترین مرحله ابتدایی ماشینی شدن، که از انگلستان آغاز شد، اختراع و ساخت ماشین بخار (۱۷۶۵)، ماشین ریسندگی (۱۷۶۹)، ماشین بافندگی مکانیکی (۱۷۶۸) و لوکوموتیو (۴-۱۸۰۳ و نیز ۱۸۱۴) بود، که در آلمان تنها بصورت تدریجی و از لحاظ منطقه‌ای متفاوت گسترش یافت. اگر نقش ورود فن‌آوری‌های نوین را برجسته کنیم، می‌توان دهه‌های ۱۸۳۰ تا ۱۸۵۰ را بمثابه دوره تدارک صنعتی شدن در آلمان یاد کرد، که سپس این روند در میانه سده ۱۹- یعنی کمی بعدتر، اما سریعتر از انگلستان - تکامل یافت.

برخی اشارات در این رابطه کفایت می‌کنند: در حالیکه در سال ۱۸۴۹ در راین‌لند و وستفالن تنها ۶۵۱ ماشین بخار بقدرت مجموعاً ۱۸۷۷۵ اسب بخار مشغول بکار بود، تعداد و قوت آنها یک چهارم قرن بعد بالغ بر ۱۱۷۶۰ و ۳۷۹۹۰۱ اسب بخار می‌شد. پیامد و بطور همزمان محرک رشد اقتصادی ساخت راه‌آهن بود، که نه تنها محل کار برای صنعت تولید آهن و فولاد، بلکه همچنین یک سیستم ترابری کاملاً نوین و بدینوسیله برای بسیاری از مناطق برای نخستین بار یک بازار فرامحلی ایجاد کرد. در حالیکه مجموعاً طول خط آهن در سال ۱۸۵۰ در پروس بالغ بر ۳۸۶۹ کیلومتر می‌شد، در سال ۱۸۷۰ این رقم به ۱۱۵۲۳ کیلومتر رسید؛ تعداد لوکوموتیوها در همین فاصله زمانی از ۴۹۸ به ۳۴۸۵ افزایش یافت. ساخت راه‌آهن در امپراطوری آلمان نمایشگر شتابگیری صنعتی شدن پس از ایجاد امپراتوری (۱۸۷۱) است. طول خط آهن از ۲۸۰۰۰ کیلومتر در سال ۱۸۷۵ به ۶۵۰۰۰ کیلومتر در سال ۱۹۱۳ رسید.

«تأخیر» در برابر انگلستان از یکسو و سرعت صنعتی شدن پس از ایجاد امپراتوری از سوی دیگر سرانجام هنگامی آشکار می‌شود، که تولید فلز خام در آلمان را - که همزمان نمونه‌ای برای تکامل صنایع سنگین، این بخش هدایتگر صنعتی شدن گسترده در آلمان است - در نظر بگیریم. میزان این تولید بین سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۱ از ۰/۲ به ۱/۶ میلیون تن افزایش یافت. تا سال ۱۹۱۰ حتی به ۱۴ میلیون تن رسید. در حالیکه در انگلستان این میزان پس از اینکه در سال ۱۸۷۱ بالغ بر ۶/۷ میلیون تن بود، تا سال ۱۹۱۰ «تتها» به ۱۰ میلیون تن رسید. رشد سریع تولید آهن - که تولید فولاد از آن هم سریعتر بود - نیز مرهون نوآوری‌های فنی بود که ابتدا در نیمه دوم سده ۱۹ دنیای کار و صنایع سنگین را دگرگون کرد. در حدود دهه ۴۰ ماشین‌های بخار برای پمپ کردن آب و حمل و نقل انسان‌ها و مواد در معدن‌ها بکار گرفته شدند، که این نیز بنوبه خود استخراج زغال سنگ از اعماق معدن‌ها و افزایش تولید زغال سنگ را امکانپذیر ساخت. افزایش تولید زغال سنگ پیش شرط رشد تولید آهن و پیش از هر چیز فولاد.

تأثیر مکانیزه شدن در صنعت نساجی، که در آلمان - برخلاف انگلستان - تنها در مرحله آغازین بخش پیشتاز صنعتی شدن بود، در نیمه نخست سده ۱۹ بوضوح قابل مشاهده است: در حالیکه حدود سال ۱۸۰۰ تنها ۷۷ کارگر ریسنده مورد نیاز بودند تا ۱۰۰۰ دوک نخ‌ریسی را بکار اندازند، در سال‌های ۶۹-۱۸۶۵ تنها ۱۴ نفر کافی بود. از آنجا که کار ماشینی علاوه بر این بمثابة کار ساده تلقی می‌شد، بطور گسترده زنان و کودکان بکار گماشته شدند: حدود ۱۸۳۰ کودکان زیر ۱۴ سال تقریباً یک سوم شاغلان در کارگاه‌های پنبه‌ریسی زاکسن را تشکیل می‌دادند، و بیش از نیمی از شاغلان را زنان تشکیل می‌دادند.

و البته در نهایت رشد صنعتی از حمایت و تسهیلات سیاسی و حقوقی برخوردار می‌گردید: در این خصوص می‌توان به «رها سازی دهقانان» در پروس اندیشید، که در دهه‌های پس از ۱۸۰۷ به پیدایش یک قشر زیردست روستایی از میان رعیت‌های سابق کمک کرد، که بمثابة نیروی کار «آزاد» در اختیار قرار داشتند. اصلاحات دولتی نیز از یکسو پیش شرط‌های مناسب حقوقی و سیاسی برای تکامل اقتصادی را فراهم کردند و از سوی دیگر بوسیله «رها سازی دهقانان» و «تأمین آزادی قرارداد کار» در ایجاد طبقه کارگر «مدرن» سهم ایفاء نمودند.

سرانجام این نکته از اهمیت مرکزی برخوردار بود که به سرمایه نیاز بود تا روند صنعتی شدن براه انداخته و پیش برده شود. بدین ترتیب در سده ۱۹ شکل اقتصادی سرمایه‌داری صنعتی که وجه مشخصه آن دارایی خصوصی و مالکیت خصوصی بر سرمایه بود، امر خود را به پیش برد. این سرمایه در مؤسسه‌هایی که در خدمت تولید و فروش کالاها هستند، سرمایه‌گذاری می‌شود تا سود ایجاد شود. سودگرایی نظم اقتصادی سرمایه‌داری انرژی‌های عظیمی را برای تکامل اقتصادی رها ساخت، که از یکسو اعتلای بورژوازی بعنوان قشر هدایتگر اقتصادی و نیز پس از مدتی کوتاه بعنوان قشر هدایتگر اجتماعی را بهمراه آورد؛ از سوی دیگر این تکامل اقتصادی یک وضعیت ناهنجار اجتماعی در مقیاس تا کنون ناشناخته‌ای ایجاد و یا این وضعیت را تشدید کرد. بدین ترتیب تقابل منافع سرمایه و کارپدید آمد؛ از سویی کارفرما بمثابة صاحب وسایل تولید و از سوی دیگر کارپذیر - که نه صاحب ماشین، نه ابزار کار و مواد خام و بطور اولی نه محصولاتی بود که خود او تولید می‌کرد.

البته سرعت بر تعداد کسانی که نسبت به وضعیت اقتصادی و اجتماعی خود به آگاهی تلخی دست می‌یافتند و کارفرمایان را ضد منافع خود می‌دانستند، افزوده شد. اما این تقابل سرمایه و کار به هیچوجه یک «طبقه کارگر» متحد و یگانه‌اندیش ایجاد نکرد. طبقه کارگر مطابق برآمدگاه اجتماعی، جنس، شغل، بخش اقتصادی، درآمد، مذهب، باور سیاسی، سن، وضعیت خانوادگی و محل زندگی متفرق و پراکنده بود و ماند. بر پایه همه این شرایط آگاهی سیاسی فردی شکل گرفت و می‌گیرد، که متأثر از نه فقط یک تضاد اساسی - و البته مهم - بلکه متأثر از بسیاری از عوامل اثرگذار متفاوت اجتماعی و سیاسی و تجربیات شخصی است. بدینصورت «جنبش کارگری» می‌بایست همواره شکاف در «طبقه کارگر» را بازتاباند. چرا که آگاهی کارگران هیچگاه و به هیچوجه در مرحله آغازین آن در میانه سده ۱۹ یگانه و واحد، آنگونه که برخی نظریه‌پردازان و سیاستمداران بر پایه موقعیت کارگر در برابر سرمایه‌دار انتظار داشتند، نبود.

در کنار حرکت ظفرمند نوآوری‌های فنی، در کنار دگرگونی چارچوب‌های حقوقی-سیاسی و در کنار رسوخ شکل اقتصادی سرمایه‌داری باید از رشد جمعیت بمتابه یک خصوصیت مهم دیگر روند تحول فراگیر اجتماعی سده ۱۹ یاد کرد: جمعیت آلمان از ۲۴ میلیون نفر در سال ۱۸۰۰ به بیش از ۳۶ میلیون نفر (در سال ۱۸۵۶) و ۵۶ میلیون نفر در سال ۱۹۰۰ افزایش یافت. دلیل این افزایش جمعیت که نه تنها افزایش نیروی کار، بلکه همچنین امکان خرید محصولات انبوه - البته بخاطر ضعف نیروی خرید در سطحی محدود- را فراهم ساخت، پیش از هر چیز کاهش مرگ و میر به برکت بهبود شرایط بهداشتی، درمان پزشکی و نیز تغذیه بود.

×

صنعتی شدن برای انسان‌های درگیر با آن چه معنایی داشت؟ فضای کار، محیط و همه گستره‌های زندگی آنها دگرگون شد. پیشروی سرمایه‌داری صنعتی بصورت کلی در تکامل تعداد شاغلان در عرصه‌های جداگانه اقتصادی آشکار می‌شود. در حالیکه تعداد مطلق شاغلان پیوسته افزایش می‌یافت، سهم شاغلان در بخش کشاورزی نسبت به تعداد کل همه کارورزان از ۵۹٪ در سال ۱۸۲۵ به بیش از ۵۵٪ (سال ۱۸۵۰) و ۳۸٪ در سال ۱۹۱۴ کاهش یافت. برخلاف آن در این فاصله زمانی سهم شاغلان در بخش پیشه‌وری و صنعت از ۲۱٪ به بیش از ۲۴٪ و سرانجام ۳۷٪ افزایش یافت، سهم کارگران شاغل در بخش خدمات از ۱۷٪ به بیش از ۲۱٪ و سرانجام ۲۵٪ رسید.

از میانه سده ۱۹ مرکز ثقل‌های آتی صنعت آشکار شدند. ابرشلزین، منطقه روهر و زار تبدیل به منطقه‌های صنعتی شدند و انسان‌های زیادی بسوی این منطقه‌ها سرازیر گردیدند. تعداد ساکنان منطقه روهر از ۳۶۰ هزار در سال ۱۸۵۰ به ۳/۵ میلیون نفر در سال ۱۹۱۴ رسید و تعداد شهرهای بزرگ بسرعت افزایش یافت: اگر در سال ۱۸۰۰ در آلمان تنها ۲ شهر بزرگ با بیش از ۱۰۰ هزار ساکن - یعنی برلین (۱۷۲ هزار نفر) و هامبورگ (۱۳۰ هزار نفر) - وجود داشت، این تعداد در سال ۱۸۵۰ به ۳ شهر (برلین، هامبورگ و مونیخ) و ۸ شهر (در سال ۱۸۷۱) و ۴۸ شهر در سال ۱۹۱۴ رسید.

همانگونه که صنعتی شدن و روند شهرسازی فضای زندگی را دگرگون ساختند، شیوه تولید صنعتی فضای کاری را متحول کرد: کارگران ماشین را «بکار گرفتند»، که سرعت کار و «توانایی»های آن، جریان و طول مدت کار را تعیین می‌کرد. موضوعاتی مانند تقسیم کار و پارچه پارچه شدن تولید تا حد یک یکنواختی شماگونه، آلودگی، سر و صدای زیاد، تعفن و بخطر افتادن سلامتی، جدا شدن محل کار از خانه، فرمانبرداری از اجبارهای زمانی و کاری دیکته شده بوسیله «صاحبان کارخانه»ها، برای تشریح روند «بیگانه‌سازی» که شیوه تولید صنعتی برای کارگران بطور فزاینده همراه داشت، کفایت می‌کند.

اثر عرضه بیش از حد نیروی کار - دهقانان و رعیت‌های پیشین، کارآموزان و نیز پیشه‌وران شاغل در حرفه‌های در حال نابودی- در بازار کار ملموس بود. رقابت کارگران با یکدیگر، به شکل استثمار شدید بر جامعه کارگری فشار وارد می‌آورد: ۱۳ ساعت کار روزانه علیرغم همه تفاوت‌های شغلی، کارخانه‌ای و منطقه‌ای تا میانه سده ۱۹ یک قاعده بود. درآمد ناخالص واقعی تا آغاز دهه ۷۰ سده ۱۹ پایین‌تر از سطح دهه‌های آغازین این سده نگاهداشته شد؛ افزون بر این وضعیت درآمدها بخاطر پرداخت مزد بوسیله کالا بجای پول، بمراتب وخیم‌تر شد. این وضعیت اجتماعی ناهنجار در وضع مسکن نیز بازتاب می‌یافت. اینکه خانواده‌های ۶ نفره یا بیشتر در یک یا دو اتاق زندگی می‌کردند، مورد نادری نبود.

×

جامعه کارگری - کارگران با خانواده‌هایشان - خود را در برابر پدیده‌های فاجعه‌بار همزاد سرمایه‌داری صنعتی بی‌دفاع می‌یافتند. نخستین نشانه‌ای دخالت دولتی ابتدا در عرصه دفاع از کودکان و نوجوانان هویدا شد. برای نخستین بار در سال ۱۸۳۹ در پروس از جمله زیر فشار نظامیان، که بیم تخریب «منبع ذخیره» خود را داشتند، کار کودکان محدود شد. کودکان بین ۹ تا ۱۶ سال اجازه نداشتند بیش از ۱۰ ساعت در روز در کارخانه‌ها و معدن‌ها بکار گرفته شوند. علاوه بر این کار شبانه، کار در روزهای یکشنبه

و روزهای تعطیل عمومی نیز برای آنان ممنوع گردید. اما از آنجا که این مقررات به هیچوجه در همه جا رعایت نمی گردید، بر اساس قانون حرفه‌های پروس در تاریخ ۱۷ ژانویه ۱۸۴۵ به پلیس محلی دستور داده شد، دقت کنند که آیا هنگام بکارگیری کارآموزان «حفظ سلامتی و انصاف» رعایت می شود. از سوی دیگر در مقابل مقررات حمایتی بسود کارگران در برابر بدترین ضایعات صنعتی شدن، البته سدهای سیاسی و حقوقی وجود داشتند، که می بایست مانع دفاع مستقل و سازمان یافته از منافع جامعه کارگری شوند. مطابق قانون حرفه‌های پروس در تاریخ ۱۸۴۵ (پاراگراف ۱۸۲) مجازات قرار و مدارهای شاگردان و کارآموزان یا کارگران کارخانه‌ها برای اعتصاب تا حدود یک سال زندان بود؛ بانیان و مسئولان «ایجاد ارتباط میان کارگران کارخانه‌ها، کارآموزان یا شاگردان بدون مجوز پلیس، اگر مطابق قانون جزا با مجازات سخت تری مواجه نمی شدند، با مجازات نقدی تا ۵۰ تالر و یا تا ۴ هفته زندان و باقی شرکت کنندگان در این فعالیت با مجازات نقدی تا ۲۰ تالر و یا ۱۴ روز زندان تنبیه می شدند». (۱) بهمان اندازه که دایره رشد یابنده کارگران به یکسانی وضعیت خود بمثابة تقدیر متأثر از عوامل اقتصادی و سیاسی و در نتیجه وضعیتی قابل تغییر پی می برد، بهمان اندازه نیز آمادگی شان برای تشکیل سازمانی و نیز اراده تدافعی کارفرمایان و دولت رشد می یافت.

۲. در راه ایجاد نخستین سندیکاها

راه ایجاد نخستین سازمان‌های کارگری طولانی و بازتابنده آن روند دشوار فراگیری بود، که در جریان آن سرانجام - متأثر از تجربیات پیشین و با حمایت افراد غیر کارگر از لحاظ اجتماعی فعال - در میان کارآموزان و کارگران این آگاهی پدید آمد، که از منافع خود به بهترین وجه بوسیله سازمان‌های خود می توان دفاع کرد.

در نخستین دهه‌های صنعتی شدن، یعنی سال‌های ۱۸۳۰ و ۴۰، نطفه‌های تشکل پایدار در انجمن‌ها به چشم می خورد. اشکال ابتدایی سازمانی عبارت بودند از صندوق‌های حمایتی برای خودیاری در موارد بیماری و مرگ و نیز مهاجرت. به اینها باید انجمن‌های آموزشی - مثلاً در برلین در سال ۱۸۴۴، در هامبورگ ۴۵-۱۸۴۴ و در هانوفر ۱۸۴۵ - و در مواردی انجمن‌های اعتصاب را افزود. بوسیله این انجمن‌های آموزشی، حتی اگر آنها غالباً به یاری فعال یا حتی زیر رهبری نمایندگان شهروندان و یا کلیسا ایجاد می شدند، اندیشه یک سازمان خودگردان تقویت شد. و جنبش‌های اعتراضی پیش از انقلاب مارس ۱۸۴۸، از طریق درخواست‌نامه‌های پرشمار خطاب به کارفرمایان و مسئولان دولتی نارضایی فزاینده خود را نسبت به مناسبات اجتماعی و سیاسی نشان می دادند. اشکال مبارزاتی «نوین» سنت آفرین، کمتر بصورت ناآرامی‌های ناشی از گرسنگی و نیز موارد پراکنده‌ای تخریب ماشین‌ها و اعتراض‌های صنعتگران و کارگران خانگی بر ضد ناشران و تاجران و نظیر قیام نسا جان در سال ۱۸۴۸، بلکه بیشتر بصورت اعتصاب‌ها و تحریم‌های کارآموزان پیشه‌وری و همچنین کارگران راه آهن خودنمایی می کردند. سازمان و اعتراض اجتماعی دو عنصر تحول اجتماعی در حدود میانه سده ۱۹ بودند، که می بایست جنبش کارگری را بهم پیوند زند.

البته این فقیرترین فقیران نبودند که به پیش‌رزمان اندیشه سازماندهی بدل شدند. پیش از همه کارآموزان پیشه‌وری راهبر بودند: چرا که روزمزدان و کارگران خانگی نه سنت و نه تجربه سازمانی داشتند و نه خودآگاهی و نیز امکانات مالی، که جنبش‌های مطالباتی مقطعی و محدود را بوسیله سازمان‌های پرخرج دوام‌دار کنند. با نگاهی به قدرت از لحاظ کمی ضعیف کارگران صنعتی در میانه‌های سده شگفت نمی آید که چرا پیش از همه کارآموزان پیشه‌وری به حاملان اندیشه سازمانی بدل شدند. آنها متأثر از خودآگاهی نیرومند شغلی که ریشه در غرور پیشه‌وری پیش صنعتی داشت، تغییر شکل سرمایه‌داری مناسبات کار و نیز دگرگونی شرایط کار را بمثابة هجوم به امیدها و انتظارات خویش دانستند. اگر در گذشته کارآموزان می توانستند مناسب بودن دستمزد را نسبت به قیمت کالاها تخمین بزنند، و در نتیجه خواست «دستمزد عادلانه» کاملاً نزدیک به واقعیت بود، محاسبه مدرن صنعتی دستمزدها ناروشن بود؛ افزون بر این، کار بدلیل کاربست فزاینده ماشین، تجزیه شده و بدین ترتیب مهارت پیشه‌وری ارزش خود را از دست داده بود. و سرانجام امکان ارتقاء به استاد کاری مستقل، که سابقاً امری قطعی بود، برای اغلب کارآموزان دست نیافتنی شد.

این کارآموزان - و نه کارگران - بودند که نخستین اتحادیه‌ها را تشکیل دادند که بخش‌های هدف‌های صنفی و بخش‌های هدف‌های رادیکال دمکراتیک را پی می‌گرفتند.

×

آگاهی سنتی شغلی در ارتباط با تجربه اجتماعی و سیاسی زمینه را برای ایجاد سازمان‌های کارگری مساعد ساخت. در این رابطه سازمان مخفی دمکرات و رادیکال «اتحادیه تحقیر شدگان» که در سال ۱۸۳۴ در پاریس از سوی روشنفکران و کارآموزان پیشه‌وری که به دلایل سیاسی مهاجرت کرده بودند، قابل ذکر است؛ از این سازمان در سال ۱۸۳۷ «اتحادیه عادلان» منشعب شد، که ابتدا متأثر از اندیشه‌های انقلاب اجتماعی کارآموز خیاط ماگدبورگی، ویلهلم ویتلینگ بود و سپس زیر تأثیر کارل مارکس و فریدریش انگلس در سال ۱۸۴۷ به «اتحادیه کمونیست‌ها» تغییر نام یافت. اصول بنیادین این اتحادیه، «بیان نامه کمونیستی»، که مارکس و انگلس در فوریه ۱۸۴۸ در لندن منتشر کردند، از اهمیت غیرقابل اغراقی برای تحول بعدی جنبش کارگری - و نه تنها این جنبش - برخوردار بود. (۲) در این اثر مارکس و انگلس بر پایه این نظریه تاریخی ماتریالیستی، که «تاریخ همه جامعه‌ها تا کنون [...] تاریخ مبارزه طبقاتی» بوده، - با در نظر داشتن تحولات انگلیس - تصویر سرمایه‌داری مدرن را تکمیل کردند: پایه وابستگی انسانها به انسانها، پایه استثمار و سرکوب، و نیز پایه حاکمیت سیاسی بورژوازی عبارتست از مالکیت خصوصی بر وسایل تولید. جامعه در جریان تکامل، «بیش و بیشتر به دو اردوگاه بزرگ دشمن، دو طبقه بزرگ رودروی هم: بورژوازی و پرولتاریا» تقسیم می‌شود. اما: «با تکامل صنعت بزرگ [...] زمینی که بورژوازی بر روی آن تولید و کالاها را از آن خود می‌کند، زیر پایش خالی می‌شود». چرا که با استقرار فزاینده سرمایه‌داری جامعه کارگری نیرومندتر می‌گردد. و اینچنین بورژوازی «پیش از هر چیز گورکنان خود» را تولید می‌کند. «سقوط او و پیروزی پرولتاریا هر دو به یکسان اجتناب‌ناپذیرند». هدف کمونیست‌ها عبارتست از آنکه «این پیروزی را به ثمر رسانند، آنهم از طریق «تبدیل پرولتاریا به یک طبقه، سرنگونی حاکمیت بورژوازی، تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا». بدین ترتیب لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و «سرنگونی قهرآمیز همه شکل‌های تا بحال موجود نظم اجتماعی» ضروری‌اند.

اگر «بیان نامه کمونیستی» بعدها در آلمان واجد اهمیت سیاسی بزرگی شد، اما در میانه سده ۱۹ از کنار واقعیات اجتماعی و سیاسی می‌گذشت: هنوز پرولتاریا به توده تبدیل نشده بود و هنوز هیچ سازمان توده‌ای پرولتری وجود نداشت - و آگاهی بر منافع مشترک می‌بایست در جامعه کارگری در حال پیدایش شکل بگیرد. البته انقلاب ۱۸۴۸ از راه سیاسی کردن گسترده مردم به این روند شکل‌گیری آگاهی شتاب بخشید.

انقلاب مارس ۱۸۴۸ با هدف‌های مرکزی‌اش - وحدت ملی، دمکراسی پارلمانی بر پایه قانون اساسی و حق برابری در انتخاب - در هسته خود انقلابی بورژوازی بود. اما حاملین انقلاب پیش از هر چیز پیشه‌وران و کارگرانی بودند که در پشت سنگرها نه فقط برای دمکراسی، بلکه همچنین برای هدف‌های اجتماعی و اقتصادی مبارزه می‌کردند.

×

بدین ترتیب در سال‌های ۴۸-۱۸۴۷ در پیوند با اندیشه‌های نقادانه اجتماعی پیشین متعلق به مؤمنان و روحانیان مسیحی و نیز در پیوند با سنت انجمن‌های تدین و تعاون - نخستین اتحادیه‌های کارگری کاتولیک و پروتستان پایه‌گذاری شدند. این اتحادیه‌ها زیر هدایت روحانیان بودند و در نتیجه در سلسله مراتب کلیسایی قرار داشتند، و می‌بایست به تحکیم باور، آموزش و آداب معاشرت کارگران و نیز بالا بردن سطح آگاهی حرفه‌ای آنان کمک کنند، تا از این راه در مجموع سهمی در حل «مشکلات اجتماعی» ایفاء نمایند.

تعداد چنین اتحادیه‌هایی در سال ۱۸۵۵، ۱۲ هزار بود که در سال ۷۱-۱۸۷۰ حدود ۷۰ هزار عضو داشتند.

چنین تلاش‌هایی جهت جذب بویژه کارگران در کلیسای کاتولیک از حمایت قاطعی برخوردار بود. بر خلاف این، کلیسای پروتستان برخورداردی محتاطانه داشت. با اینحال اصلاح‌طلبان اجتماعی کاتولیک و پروتستان در میانه سده ۱۹ در این مورد همفکر بودند که به «مسئله اجتماعی» پیش از هر چیز بعنوان مسئله‌ای اخلاقی، بعنوان وظیفه‌ای کلیسایی جهت اصلاح عقیده و مرام بنگرند.

×

اما در جریان انقلاب در میان تعداد فزاینده‌ای از کارگران روند پی بردن به ضرورت سازمانی مستقل آغاز شد. انقلاب که از طریق آزادی مطبوعات، اتحادیه‌ها و اجتماعات پیش شرط‌های حقوقی برای گسترش سازمان‌های کارگری و کارآموزان آفرید، شرایط مساعدی برای این روند فراگیری ایجاد کرد. افزون بر این پارلمان فرانکفورت بمثابه محلی برای طرح درخواست‌ها «کشف» شد، تا به کمک آن هدف‌های اصلاح‌گرانه دمکراتیک و اجتماعی در مذاکرات قانون اساسی گنجانده شود.

در اینجا بویژه قابل ذکر ابتکار حروفچین اشتفان بورن (Stephan Born) از «کمیته مرکزی کارگران» در آوریل ۱۸۴۸ مبنی بر دعوت به کنگره عمومی کارگران آلمان در پایان اوت و آغاز سپتامبر ۱۸۴۸ در برلین است که در آنجا «برابری کارگران» تشکیل شد.

در ژوئن ۱۸۴۸ «کمیته مرکزی کارگران» در برلین با طرح درخواست‌های راهنما به مجلس ملی فرانکفورت رجوع کرد. این درخواست‌ها از جمله عبارت بودند از: تعیین حداقل کارمزد و روزانه کار توسط کمیسیون‌هایی از کارگران و استادکاران یا کارفرمایان؛ ارتباط میان کارگران بمنظور حفظ سطح دستمزد تعیین شده؛ حذف مالیات‌های غیرمستقیم؛ برقراری مالیات بر درآمد تصاعدی همراه با معافیت مالیاتی برای کسانی که تنها از حداقل ضرور برای زندگی برخوردارند؛ درس رایگان و کتابخانه‌های عمومی مجانی؛ حذف همه قانون‌های فوق‌العاده در مورد سفر کارگران، حق اسکان و آزادی تحرک و نیز ایجاد سد در برابر خودرایی مأموران دولت؛ اشتغال بیکاران در مؤسسه‌های دولتی، ایجاد کارگاه‌های نمونه بوسیله دولت و تأمین دولتی همه محتاجان و همچنین همه از کارافتادگان؛... اما این تعرض مانند سایر خواست‌های اصلاح‌طلبانه اجتماعی توسط اکثریت دارای گرایش لیبرالی در پارلمان با شکست مواجه شد، که تنها می‌خواست آزادی‌های شهروندی و وحدت ملی - که البته نباید بدان کم بها داده شود - را تأمین کند.

«برادری کارگری» بر خلاف این، به مفهوم بسیار گسترده دیگری راهنما بود؛ زیر شعار «یکی برای همه، همه برای یکی» این اتحادیه اصول همیاری، همبستگی و اصلاح اجتماعی را به ستون‌های جنبش کارگری بدل ساخت. خودیاری و اتحاد - اینها واژگان کلیدی جنبش اولیه کارگری بودند.

مرزهای میان اتحادیه، حزب سیاسی و سندیکا در میانه سده ۱۹ بسیار سیال بودند. بطور مثال «برادری کارگری» نه تنها برخی اتحادیه‌های صنفی محلی مانند ماشین‌سازان برلین، بلکه همچنین در سال ۱۸۵۰ اتحادیه کارگران دخانیات را دربر می‌گرفت - که همراه با اتحادیه چاپچی‌ها، که آن نیز تماس‌هایی با بورن داشت - جزو نخستین سندیکاهای آلمان بشمار می‌آمد.

×

نخستین سندیکای پایه‌گذاری شده در سطح ملی مبتنی بر ابتکار کارآموزان آگاه چاپچی و رئیس‌ان چاپخانه‌ها بود. این سندیکا و بعبارت دیگر نمایندگان ۱۲ هزار چاپچی در کنگره ۱۱ تا ۱۴ ژوئن در ماینتس، اتحادیه ملی چاپگران را پایه گذاشتند، تا از خود - آنطور که در عریضه‌شان نسبت به مجلس ملی فرانکفورت آمده است - بر ضد «تنزل سطح کارشان در حد کار کارخانه‌ای» دفاع کنند، چرا که آنها در این مورد از کاربست ماشین بخار و ماشین‌های پرس سریع در چاپخانه‌ها بیم و هراس داشتند. از جمله خواسته‌های آنها عبارت بودند از ایجاد یک وزارت کار، حذف همه قانون‌های تبعیض آمیز علیه کارگران، کنترل آموزش کارآموزان، تنظیم امور ماشینی و ایجاد یک نظام فراگیر بیمه. اما بخاطر اینکه کارآموزان خواستار تعرفه‌ای واحد برای چاپگران بودند، با مقاومت صاحبان کار مواجه شدند که منجر به مبارزات کارگری شد. بدنبال آن در کنگره دوم - پایان اوت ۱۸۴۸ در

فرانکفورت جنب ماین - مصوبه تعرفه‌ای تغییر کرد، که به خروج کارآموزان از «اتحادیه عمومی چاپگران آلمان» و در پایان سپتامبر و آغاز اکتبر ۱۸۴۹ در برلین به پایه‌گذاری «اتحادیه گوتنبرگ» انجامید.

این اتحادیه نیز در آغاز توسط کارگران آگاه چاپچی و صاحبان چاپخانه‌ها ایجاد شد. حدود ۳ هزار عضو، که در ۱۴۸ محل مختلف زندگی می‌کردند، در اکتبر ۱۸۴۹ جزو اتحادیه گوتنبرگ بشمار می‌آمدند. این اتحادیه تحت هدایت کارل فرولیش (Karl Fröhlich)، خواستار نه تنها محدودسازی آموزش کارآموزان، بلکه همچنین تعیین یک تعرفه واحد برای زمان کار و مزد بود، تا فشار رقابت میان کارگران را تخفیف دهد. این اتحادیه یک سازمان رزمی کارگری نبود؛ بلکه بیشتر مانند اتحادیه‌های کارگری مسئله‌اش آن بود که مشکلات حرفه‌ای را از طریق درخواست و مذاکره با کارفرمایان و مراکز دولتی حل کند.

به‌مین ترتیب در سال ۱۸۴۹ - در اولین کنگره کارگران دخانیات در برلین در روزهای ۲۵ تا ۲۹ سپتامبر - «جمعیت کارگران دخانیات آلمان» پایه‌گذاری شد. برخلاف کارگران آگاه چاپچی که می‌خواستند از موقعیت خود دفاع کنند، مسئله کارگران دخانیات پیش از هر چیز عبارت بود از بهبود جایگاه و اعتبار و وجهه‌شان. از آنجا که کار آنها - هر چند ناسالم - اما جزو کارهای سهل رده بندی می‌شد، نیروهای کار ارزان - زنان و کودکان و نیز زندانیان - استخدام و یا مجبور بکار می‌شدند. اینکه تولید سیگار بصورت منطقه‌ای - در وستفالن، زاکسن و بادن - متمرکز بود، پیشبرد اندیشه سازماندهی را تسهیل می‌کرد.

ایجاد این اتحادیه نیز بگونه‌ای مؤثر اهمیت سرمشق صنفی را - حتی در جایی که هیچ سنت حرفه‌ای که بتوان به آن پیوند خورد موجود نبود - نشان داد. بطور مثال از یکسو جزو هدف‌های مرکزی اتحادیه تنظیم بازار کار بشمار می‌آمد، یعنی اینکه کار زنان، کودکان و زندانیان می‌بایست ممنوع شود. و بعلاوه پایه‌گذاران اتحادیه اعتقاد داشتند که می‌توانند بوسیله اساسنامه ۱۳ سپتامبر ۱۸۴۹ همه کارگران دخانیات را ناچار به عضویت در جمعیت خود کنند.

از سوی دیگر وقتی به ساختار سازمانی دمکراتیک آن جمعیت، تأمین استقلال مالی از طریق حق عضویت و درخواست تعرفه‌های حقوقی و دادگاه‌های کار برای موارد اختلاف با کارفرمایان بنگریم، هسته‌های سندیکایی در این جمعیت مشاهده می‌شد. اتحادیه کارگران دخانیات نیز کوشید یک نظام حمایتی، صندوق حمایت از بیوه‌گان و یتیمان ایجاد کند. و سرانجام آموزش حرفه‌ای اعضا نیز جزو هدف‌های اساسنامه‌ای بود.

۳- شکست سازمانی در دوره ارتجاع طی دهه ۵۰

نخستین سازمان‌های کارگری تازه شکل گرفته بودند، که در دوره ارتجاع ممنوع شدند؛ اشراف، نظامیان و یک بورژوازی سازگار مانع اجرای حقوق و آزادی‌های سیاسی شدند. البته از یکسو قانون اجتماعات پروس آزادی جمعیت‌ها و اجتماعات را تضمین می‌کرد، اما از سوی دیگر یک ممنوعیت عام در مورد همه جمعیت‌های کارگری که «مقاصد سیاسی، سوسیالیستی یا کمونیستی را دنبال می‌کنند»، اعلام گردید. بعلاوه همه جمعیت‌هایی که بعنوان سیاسی رده‌بندی می‌شدند، از پذیرش زنان، دانش‌آموزان و کارآموزان منع گردیدند؛ افزون بر این آنها از برقرار کردن ارتباط سازمانی با یکدیگر منع شدند؛ «برادری کارگران» که در فوریه ۱۸۵۰ حداقل در میان کارگران دخانیات موفق به جلب همکاری سازمان‌های سیاسی و سندیکایی شده بود، اتحادیه گوتنبرگ و جمعیت کارگران دخانیات، همگی در سال ۱۸۵۰ در پروس و تا سال ۱۸۴۵ در سایر ایالت‌های فدرال قربانی پیگرد سیاسی شدند. اما اندیشه سازمان در قالب صندوق‌ها و نهادهای عام‌المنفعه به زندگی خود ادامه داد، تا آنکه در سال ۱۸۵۳-۵۴ آنها نیز منحل شدند و یا به بیمه‌های کنترل شده دولتی تبدیل گردیدند. تنها صندوق‌های سندیکایی تک‌افتاده در سطح کارخانه‌ای یا محلی باقی ماندند.

بدین ترتیب پیوستگی اندیشه سندیکایی در دهه ۵۰ بکلی نابود نشد: سازمان‌های مخفی، تجربه پایه‌گذاران و اعضای سندیکاها و پیش از هر چیز مشاهده روزمره درگیری منافع با کارفرمایان، که در دهه ۵۰ نیز، بویژه در سال‌های ۱۸۵۵ و ۱۸۵۷ به «موج

اعتصابات» ختم شد، بسادگی قابل «ممنوعیت» نبود. در حالیکه جنبش مستقل کارگری متلاشی شد، سازمان‌هایی ایجاد شدند، که یا - مانند جمعیت‌های کلیسایی - آشکارا به کارگران و کارآموزان رو آوردند یا اینکه در جهت اتحادیه‌های فراقشری و فراطبقاتی می‌کوشیدند. پیش از هر چیز اندیشه تعاونی، که در «برادری کارگران» نقش ایفاء می‌کرد، در اینجا قابل گفتن است. مثلاً فریدریش ویلهلم رایف ایزن دهدار یک ده در وستروالد (Westerwald) در عرصه کشاورزی تعاونی‌ها را تبلیغ می‌کرد، هرمان شولتز دلیچ از دهه ۵۰ تعاونی کاسبان و پیشه‌وران را تبلیغ می‌کرد؛ او بعنوان یک لیبرال معتقد امیدوار بود که بتواند گروه‌های فرودست اقشار میانی را در برابر پیشروی صنایع (بزرگ) محفوظ بدارد.

دهه ۵۰ چهره دوگانه برخورد حکومت مطلقه با جامعه کارگری را نشان می‌داد: سازمان‌های مستقل جنبش کارگری متلاشی شدند - و بطور همزمان (با وسواس زیاد) تلاش‌هایی بعمل آمد، که بدترین ضایعات «مشکلات اجتماعی» کاهش داده شود. در ماه مه ۱۸۵۳ در پروس بازرسی دولتی کارخانه‌ها ایجاد شد، که پیش از هر چیز می‌بایست مراقب حفاظت از جوانان باشد؛ افزون بر این حداقل سن برای کار در کارخانه‌ها به ۱۲ سال افزایش یافت. کودکان بین ۱۲ تا ۱۴ سال اجازه نداشتند بیش از ۷ ساعت در روز کار کنند. و ۱۸۴۵ سنگ بنای بیمه‌های بیماری و از کارافتادگی گذاشته شد. اما یک چنین سیاست اجتماعی تأثیری چون قطره‌ای آب بر سنگ داغ داشت؛ گرایش دولت مبنی بر اینکه به «مشکل اجتماعی» بمثابه مسئله‌ای پلیسی بنگرد، گرایش مسلط باقی ماند.

نه تنها محرومیت اجتماعی جامعه کارگری، بلکه درست بخاطر ممانعت‌های حقوقی و بویژه ممنوعیت همه تلاش‌های سازمان‌گرانه، جنبش کارگری به سیاسی شدن سوق داده شد. چرا که پیش شرط هر خواست بهبود اجتماعی لزوماً وجود حقوق سیاسی بود، که ابتدا می‌بایست کسب شوند. هر سازمان کارگری می‌بایست بدین ترتیب - تا هنگامی که آزادی ائتلاف، آزادی تضمین شده اجتماعات، اتحادیه‌ها و مطبوعات وجود نداشت - خواسته‌های سیاسی را در مرکز برنامه خود قرار دهد.

بدین ترتیب دوره ارتجاع با میراث استبدادی خود سهمی در اینکه جنبش کارگری بزودی با جهشی نیرومندتر و پیش از هر چیز با انگیزه سیاسی تکامل یابد، ایفاء کرد. جنبش کارگری شاید تمایل به ترمز کردن داشت، اما روند دگرگونی اقتصادی و اجتماعی که او را بوجود آورد و او پاسخی به آن روند بود، خیر. تنها در دهه ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۰ تولید صنعتی دو برابر شد، شبکه راه آهن از ۵۸۷۰ به ۱۱۱۵۰ کیلومتر و قدرت ماشین‌های بخار از ۲۶۰ هزار به ۸۵۰ هزار قوه اسب افزایش یافت. صنعتی شدن به پیش رفت و همراه با آن پیدایش جامعه کارگری.

زیر نویس‌ها

۱- مجموعه قانون‌های پروس، ۱۸۴۵، ص ۴۱ به بعد

۲- کارل مارکس - فریدریش انگلس، بیان نامه حزب کمونیست، ۱۸۴۸، در «اسناد برنامه‌ای سوسیال دموکراسی آلمان»، ناشران

دیتر دوو و کورت کلوتسباخ، چاپ اصلاح شده دوم، برلین و بن، ۱۹۸۴، ص ۶۰ به بعد